



پیوند اندیشه و زبان

پیوند اندیشه و زبان بیش از آن بوده است که تا چند دهه اخیر تصور می‌شد. این پیوند، امروز، به اندازه‌ای ژرف و دامنه دار تلقی می‌شود که گروهی از محققان می‌گویند: زبان ذات اندیشه است.^۱

شایدان بسمی توجه است که واژه (منطق) از واژه (منقر) اوستایی به معنی زبان گرفته شده است.^۲ ترجمانان ایرانی، مانند محمد بن عبدالله بن مقفع، در سده دوم ه. این واژه ایرانی را برای (علم اندیشه)، به عنوان برابری برای واژه یونانی (لوگیکه)، نهادند این واژه یونانی که در زبانهای اروپائی رواج یافته است، نیز در درجه اول بر زبان و سخن دلالت دارد و ظهور منطق در یونان بارواج بحث‌های مربوط به زبان و خطابه و جدل همراه بوده است. سوفسطائیان تصور را به لفظ بازگردانیدند و سخن خطابی، از دیدگاه آنان، صرفاً زیبایی سخن نبود، بلکه حقیقت نسبی بود. آنان حقیقت مطلق را باور نداشتند و قوت سخن را همانا قوت اندیشه و فن اقناع را همانا فن تفکر می‌شمردند. از این رو، بحث سوفسطائیان از زبان به بحث از منطق منجر گردید و درست در همین زمانها بود که علم منطق پدید آمد.

منطق ارسطویی، در واقع با توجه به دستور زبان تدوین شده است. نخستین تقسیم

* آقا، دکتر فتحعلی اکبری از پژوهندگان معاصر.

منطقی اندیشه به تصور و تصدیق از زبان گرفته شده است : تصور درمقابل لفظ مفرد و تصدیق درمقابل جمله است. مقولات دهگانه ارسطو نیز، مطابق رأی بسیاری از مورخان از زبان گرفته شده است .

این مقوله‌ها دربرابر اقسام کلمه ، به شرح زیر ، نهاده شده است : جوهر دربرابر اسم ؛ (کیف) دربرابر صفت ؛ (کم) دربرابر عدد ؛ (اضافه) دربرابر صیغه‌های تفضیل ؛ (این) و (متی) دربرابر ظروف مکان و زمان ؛ (فعل) و (انفعال) و (وضع) به ترتیب در برابر فعل‌های متعدی ، مجهول و لازم ؛ (ملک) دربرابر صیغه ماضی در یونانی که دال بر حالتی است که شخص در نتیجه کاری که کرده است دارای آن حالت می‌گردد.

روایان همه منطق را (جدل) نامیدند و بررسی الفاظ را از هدفهای اساسی خود شمردند^۳ . آنان منطق را که به توسط ارسطو به مابعدالطبیعه ارتباط داده شده بود از مابعدالطبیعه گسستند و به دستور زبان مرتبط ساختند.

دقیقاً در همان زمان که کتابهای منطقی ترجمه می‌شد ، نحو عربی به توسط ایرانیان تدوین گردید. و گاهی نحو، منطق زبان و منطق ، نحو اندیشه تلقی می‌گردید^۴. در سده‌های سوم و چهارم ه . ، رابطه زبان و منطق محسوس‌تر گردید و مناظراتی از آن روزگار به یادگار مانده است که گواه اهمیت رابطه زبان و اندیشه است. ابوحنیفان نوحیدی^۵ و یاقوت^۶ و سیوطی^۷ مناظره‌ای را که میان ابوشرمتی بن یونس و ابوسعید سیرافی نحوی ، در باره برتری نحو و منطق بردیکری ، جریان داشته است ، نقل کرده‌اند .

گروهی از ایرانیان در سده‌های سوم و چهارم ه . کتابهایی درباره فرق نحو و منطق نگاشتند. احمد بن طیب سرخسی شاگرد کندی کتابی زیر عنوان (الفرق بین نحو العرب والمنطق) نوشت^۸. و یحیی بن عدی (مرگ ۳۶۴ ه .) شاگرد فارابی کتابی زیر عنوان (تبيين الفصل بين صناعتی المنطق الفللسنی والنحو العربی) تألیف کرد^۹. این گونه تألیف‌ها گواه آن است که در آن روزگار پیوندی استوار میان زبان و اندیشه و در نتیجه میان دستور زبان و منطق ، احساس می‌شده است . این سه‌تا می‌گوید : «ترتیب معانی در اندیشه ، بدون تخیل الفاظ آنها به همراه آنها ، غیر ممکن است»^{۱۰}. ابن سینا افزون بر آن که به پیوند ذاتی زبان و اندیشه اشاره کرده است ، نکته مهمی را با اشاره به (ترتیب معانی) یادآور شده است. زیرا زبان شناسان ، امروز ، بدین نتیجه رسیده‌اند که (تفکر و استدلال در مراحل عالی و بسیار مجرد [انتزاعی] از زبان غیر قابل تجزیه است . در این مراحل ، تفکر یعنی زبان و زبان یعنی تفکر)^{۱۱}. (ترتیب معانی) در عبارت ابن سینا ناظر به همین مراحل عالی اندیشه است. پیرس^{۱۲} منطق شناس معروف (مرگ ۱۹۱۴) می‌گوید: «تار

و بود اندیشه و تحقیق نمادها (علائم = نشانه‌ها) است ، و جان و حیات اندیشه و علم همانا جان و حیات نمادها است ؛ از این رو خطا است که ، فقط ، گفته شود ، زبان دقیق برای اندیشه دقیق اهمیت دارد ؛ زیرا زبان دقیق ذات اندیشه دقیق است»^{۱۳} .

فلسفه بسیاری از فیلسوفان بزرگ سده بیستم ، مانند ویتگنشتاین و کارناب بررسی ساخت و حدود اندیشه انسان از راه بررسی ساختمان و حدود زبان می‌باشد. در این سده ، فلسفه بیش از هر دوره دیگر متوجه زبان شده است و مطالعه پیوند اندیشه و زبان ، در واقع کلید فهم فلسفه جدید است . خود این فیلسوفان سده بیستم برای آنکه با دقت و روشنی سخن بگویند و فکر کنند ، منطق ریاضی (منطق نمادی) را که تازه‌ترین شاخه ریاضیات و پربارترین منطق به حساب می‌آید ، به کار می‌برند . در این منطق به برکت استفاده از نمادها (سمبل‌ها) از بار عاطفی زبان متعارف و از نارسائی‌های آن ایمنی حاصل شده و وسیله بیان منطقی‌تر و رساتر شده است . گاهی در آن منطق قضایائی مطرح می‌شود که شامل چندین اگر است که هر چند در زندگی روزمره لازم نیست اما ، مثلاً ، برای فیزیک اتمی ضروری است .

در تاریخ اندیشه انسان به اشتباه‌هایی بر می‌خوریم که ناشی از بی دقتی در زبان و دورنگی آن بوده است. مثلاً گروهی از اندیشمندان ، در گذشته و حال ، برای (عقل) وجود مستقلی قائل بوده و هستند. اصطلاح (عقول دهگانه) در فلسفه مشائیان و امثال آن حاکی از همین اعتقاد می‌باشد . در صورتی که ، در این مورد (اسم معنی) به جای (اسم ذات) گرفته شده است. و عقل از صفتی مثل خردمندی و امثال آن که یکی از خصایص انسان است ، ساخته شده است. همان گونه که زیبایی ، جدا از شئی زیبا ، وجود ندارد ، عقل و خردمندی نیز جدا از انسان خردمند وجود ندارد. یعنی عقل و زیبایی اسم معنی است نه اسم ذات. یا وقتی می‌گویند : هستی از کجا آمده است ، واژه (کجا) را درست به کار نمی‌برند ؛ زیرا کجا از آن لحاظ در زندگی ما معنی دارد که مثلاً حسن جانی بوده و حالا آن جا نیست در این مورد حسنی هست و فضائی هست و حسن در گوشه‌ای از فضا نیست و ناگزیر ، به حکم قانون لاوازیه ، در گوشه دیگری است. بنابراین وقتی (کجا) می‌گوییم که شئی جزئی باشد و قسمتی از فضا را اشغال کرده باشد . اما در مورد هستی ، واژه (کجا) معنی ندارد ؛ زیرا جا و شما است و این طور نیست که یکی رفته و دیگری آمده باشد . پس در مورد هستی از کجا آمده است ، ما فریب ساختمان زبان را می‌خوریم و یک جمله با قضیه نادرستی را به کار می‌بریم . از همین رو است که باید برای بیان این گونه مسائل زبان دقیق‌تری را به کار ببریم .

منابع :

- 1 - Copi : Introduction to Logic , U.S.A . 1961 , P. 235 .
- ۲ - پشت‌ها، گزارش پورداود، تهران، کتابخانه طهوری، چاپ دوم، ۱۳۴۷ خورشیدی صفحات ۴۹، ۱۴۱، ۵۳۵، و سایر بخش‌های اوستا .
- ۳ - عثمان امین، الفلسفة الرواقية، قاهره، ۱۹۴۵، ص ۸۷، ۸۸ .
- ۴ - توحیدی، المقابسات، قاهره، ۱۹۲۹، ص ۱۶۹ .
- ۵ - توحیدی، الامتاع والمؤانسة، قاهره، ۱۹۳۹، ج ۱، ص ۱۰۸ .
- ۶ - یاقوت، معجم الادباء، ویراسته مرکلهوت، ج ۳، ص ۱۰۵ .
- ۷ - سهوطی، صون المنطق والكلام، ویراسته سامی‌النشار، ص ۶۰ و دنباله .
- ۸ - ابن ابی‌اصیبه، عیون الابیاء، بیروت، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۲۱۵ .
- ۹ - قفطی، تاریخ الحكماء، ویراسته لهرت، ص ۳۶۲ .
- ۱۰ - ابن سینا، شفا، مدخل، قاهره، ۱۹۵۲، ص ۲۲ .
- ۱۱ - باطنی، زبان و تفکر، تهران، ۱۳۴۹، ش. ص ۱۲۲ .
- ۱۲ - Peirce
- ۱۳ - منبع شماره یکم .

راستی و قویدستی

- | | |
|--------------------------------|-------------------------------|
| راست باش وز میر وشاه متوس . | کروکور ارنه‌ای، زچاه متوس، |
| کج، نباتی که تلخ دارد کام . | راست، زهریست شکرین انجام، |
| خساک شو، تا براستان برسی . | راست شو، تا براستان برسی ، |
| در جهان، راستان قوی دستند . | راستی کن که راستان رستند ، |
| کژ روان، نیم‌بخت و خام شوند . | راست کاران، بلند نام شوند، |
| راستی کن که راست گردد بخت . | یوسف، از راستی رسیده به تخت ، |
| خواب یوسف که کج نشد، دریاب . | راست گوینده، راست بیند خواب، |
| شد مسخر، چومصرش، انجمنی . | چو به نیکی درید پسرهنی ، |
| مکش از خط راستکاران، سر . | تا تو باشی، ز راستی مگذر ! |
| یار شو خلق را و یاری بین . | راستی ورز و راستکاری بین ، |
| با کژ بسا دروغ، یار مباش . | گر حکیمی، دروغ ساز مباش ، |
| حکیم اوحدی مراغه‌ای - قرن هشتم | |